

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



عضویت در خبرنامه



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



مباحث پیشرفته یادگیری عمیق؛
شبکه های توجه گرافی
(Graph Attention Networks)



کارگاه آنلاین آموزش استفاده از
وب آو ساینس



کارگاه آنلاین مقاله روزمره انگلیسی

تاریخ وصول: ۸۶/۱۱/۱۴

تاریخ تأیید: ۸۷/۲/۲۹

معتمدالدوله و بحران بختیاری در سده سیزدهم هجری

حسین مسجدی*

مشغول خدمت شد، بیشتر عمر خود را به دلیل ابراز کفایت، در دربار ایران یا ولایات مختلف و با مسئولیت‌های گوناگون خواجه‌باشی، وزیر دربار، پیشکاری و وزارت ایالت‌ها و حاکم مناطق متعدد طی کرد و جزو معدود رجال بالیافت قاجاری است که تا حدود مقام صدراعظمی نیز پیش رفت. اغلب جزئیات شصت‌وسه سال زندگی او، به دلیل وجود مخالفان بزرگ و حاسدان بسیار، پنهان مانده است و می‌توان حدس زد مانند تصاویرش، اغلب پس از فوت او از میان رفته است.

گفتار زیر، در بخش کوچکی از زندگی و سوانح پر فراز و نشیب او به جستجو می‌پردازد. حکومت او در اصفهان، بختیاری و خوزستان، نقطه عطف دوران زندگی او و تاریخ این دوره است.

*عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور، مرکز اصفهان.

نشانی اینترنتی: masjedi.hosein@yahoo.com

چکیده: محمدشاه قاجار راه‌حل سرکشی و خودداری بختیاری را از پرداخت مالیات، به عهده منوچهرخان معتمدالدوله گذارد. او نیز به هر حيله‌ای، سیطره محمدتقی‌خان کنورسی را از کل این منطقه از میان برد و او را در عقب‌نشینی به خوزستان وادار به تسلیم کرد و حاکمیت شیخ چعب را نیز مضمحل نمود. تذکره *مدایح المعتمدیه بهار*، تنها منبع مفصل وقایع‌نویسی از این حادثه است که به دلیل وابستگی به حاکم، برخی از مطالب در آن پیدا نیست و با مقایسه سفرنامه‌هایی مانند اثر لایارد می‌توان به بعضی از این نکات پی برد.

کلیدواژه: منوچهرخان معتمدالدوله، صفحات بختیاری، محمد تقی‌خان کنورسی، تذکره *مدایح المعتمدیه*، لایارد.

منوچهرخان معتمدالدوله گرجی (۱۲۰۰ - ۱۲۶۳ ق)، با این‌که از سال ۱۲۱۹ ق به‌عنوان اسیر و غلام، از تفلیس به تهران آورده شد و پس از اخصا، در دربار

فتنه و غائله می‌توانست حواس حکومت را موقتاً یا دائماً مشغول دارد. البته این تحریک و آغالش‌ها، منحصر به انگلیسیان نبود و رد پای بسیاری از دیگر کشورهای غربی در پهنهٔ بختیاری هویدا است.

بارون دوبد یکی از توابع آنهاست. فطانت معتمدالدوله نیز باعث آمده بود که برخی را بتواند مهار کند تا کمتر فتنه کنند. همراهی، مناسب‌ترین ابزار کنترل آنها بود، چون پیوسته زیر نظر بودند. دوبد خود می‌گوید:

در ملاقات با معتمدالدوله فهمیدم او سرگرم تهیهٔ مقدمات قشون‌کشی به سایر ولایات تحت کنترلش، به‌ویژه لرستان و خوزستان است. معتمد که از تمایلات خانه‌به‌دوشی من اطلاع داشت، پیشنهاد کرد همراه او بروم و یا اگر نمی‌خواهم از سفر به تخت جمشید چشم پوشم، دست‌کم، قبل از بازگشتم به تهران در شوشتر به او ملحق شوم و همان زمان قول داد تا مرا از راه میان‌بر کوه‌های بختیاری بین شوشتر و اصفهان با خود ببرد (همان: ۴۳).

مأموران لندن هم در قالب سیاح بخشی از این وظیفه را به عهده داشتند.

از جمله آنها سر اوستن هنری لایارد است. لایارد بین سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۴۲ م در جنوب و غرب ایران مشغول تحریک خان‌ها و به‌ویژه بزرگ‌ترین آنها، محمدتقی‌خان کنورسی بختیاری، بود و از سوی دیگر، از طرف سر استراتفورد کانینگ، سفیر انگلیس در عثمانی، مأمور طرح اختلافات مرزی میان ایران و عثمانی در جنوب ایران شد.

مأموریت او در جامهٔ لری بختیاری و با تسلط بسیار غریب او بر گویش بختیاری انجام می‌شد؛ به‌طوری‌که تشخیص آن حتی برای ساکنان آن نواحی بسیار دشوار بود (خان‌ملک ساسانی، ۱۳۵۴: ۲۴-۲۶؛ میرزایی دره‌شوری، ۱۳۷۳: ۱۲۶-۱۳۲؛ گارثویت، ۱۳۷۳: ۱۲۰-۱۳۹).

این مأموریت‌ها به‌صورت پنهانی و پشت نقاب

مدیریت او از ۱۲۵۵ تا ۱۲۶۳ ق، به هر شکل از ریشه‌های تجزیه‌طلبی در خوزستان و نواحی بختیاری که مسلماً ریشه‌های استعماری داشت، جلوگیری کرد. مهم‌ترین منبع سوانح و حیات او، تذکرهٔ *مدایح المعتمدیه* به قلم میرزا محمدعلی مذهب بهار اصفهانی است که در این پژوهش اختصاراً *مدایح* و خود او نیز «بهار» نامیده می‌شود و تمام ارجاعات به آن از روی جامع‌ترین نسخهٔ خطی آن، متعلق به کتابخانهٔ ملک است.

کاستی‌ها و تحریفات واقعیت در این تذکره خصوصاً، و تواریخ این دوره را عموماً، می‌توان با یادداشت‌های مأموران خارجی در قالب سفرنامه شناخت و بدین ترتیب به معرفتی دقیق‌تر از این دوره دست یافت.

نواحی بختیاری که پیوستگی تاریخی و جغرافیایی خود را با مناطق لرنشین جنوب غربی - که در آن روزگار عربستان نامیده می‌شد - حفظ کرده بود، به دلیل صعب‌العبور بودن بسیاری از آن و وضعیت آب‌وهوا، عموماً از تسلط و دسترسی حکومت مرکزی به دور بود. در ادوار قبل از محمدشاه قاجار نیز یاغیان لر و عرب، برای تهران، مایهٔ تشویش همیشگی بودند. آنها مالیات نیز پرداخت نمی‌کردند.

اینها کوه‌نشینان خشن لرستان بزرگ و نوادگان ارزشمند قوم اکسیان بودند که از اسکندر به همان نحوی باج می‌گرفتند که شاهان خودشان به هنگام عبور از آن منطقه به رسم معمول به آنان انعام می‌دادند (دوبده، ۱۳۷۱: ۲۶۴).

همین نکته دستاویزی برای حکومت‌های استعماری پدید آورده بود تا برای اجرای مقاصد مختلف، از آن بهره‌جویند. یکی از این مقاصد انصراف حکومت مرکزی از بخش شرقی ایران و به‌ویژه هرات، برای جدا ساختن آن بود که انگلیس به‌خوبی از آنها بهره می‌برد. تحریک خوانین بختیاری و عرب برای ایجاد

الف) یورش به بختیاری

منوچهرخان ابتدا محمدتقی خان را «به اصفهان خوانده، نیامد و به معاذیر پرداخت» (هدایت، ۱۳۳۹: ۳۱۴/۱۰). سپس به اشکال مختلف مالیات‌های معوق را از او مطالبه کرد، اما برای خان کنورسی مؤثر نیفتاد. گو این‌که امکان پرداخت آن هم برای او وجود نداشت، چون رقم معوقات آن را ده‌هزار تومان - معادل پنج‌میلیون پوند (لایارد، ۱۳۶۷: ۱۴۱) - و حتی پانزده‌هزار تومان نوشته‌اند. (دوبد، ۱۳۷۱: ۲۰۰).

از همین رو، معتمدالدوله تصمیم گرفت خود، راهی آن دیار گردد و با وجود نزدیک شدن به فصل سرمای شدید، تدارک سفر دید.

محمودخان بن شهبازخان دنبلی قوریساول‌باشی^۴ را به نیابت، به‌جای خود، در اصفهان گماشت (هدایت، ۱۳۳۹: ۲۸۶/۱۰) و در ۱۶ بهمن / ۵ فوریه (دوبد، ۱۳۷۱: ۲۶۱) با لشکر و تجهیزات و ادوات به‌طرف مناطق بختیاری راه افتاد. تعداد نیروهای او را همراه با توپچی‌ها و قراولان، حدود دوازده‌هزار نفر گفته‌اند (فلاندن، ۴۰۲). اما شاید این اعداد اغراق‌آمیز باشد، چون یک جاسوس دیگر، اما این بار روسی، که او نیز مانند فلاندن در آن‌جا حضور داشته‌است، عدد آنها را «هزار سرباز خویی، سه قبضه توپ شش پوندی،

تحقیق و اکتشاف انجام می‌پذیرفت.

او در سال ۱۸۴۵م در حفاری‌های موصل و اطراف، به جهت کشف نینوا - از شهرهای آشور - شهرت جهانی یافت و بعدها به خاطر خدماتش به سمّت معاونت وزارت خارجه انگلیس منصوب شد.^۱ تحریکات حاصل از این مأموریت‌ها و سادگی اقوام و قبایل مرزی این ناحیه باعث شده بود که داعیه استقلال‌طلبی در آنان گرم باشد و حتی برخی از ایلات بختیاری نیز از پرداخت مالیات ظفره روند و با درگیری‌های داخلی احساس استقلال کنند. به تعبیر بهار در تذکره:

شورش بختیاری و اعراب و مشایخ فلاحیه و احزاب و فتنه جرّارکان اهوازی و قصه الوار، خاصه در قلعه تُل^۲ که محل استقرار محمدتقی‌خان، کنورسی و علی‌نقی خان، برادرش،^۳ بود در زمان خاقان مغفور (فتحعلی‌شاه) هم (موجبات دردسر بود و) نواب محمدعلی میرزا از سرکشی و طغیان آنها در رنج بود. خود خاقان هم در سفری که از آن حدود کرده، انقبادی ندیده بود و در یک تک به اردوی شاه، مقدرای دزدی کرده بودند! (بهاره ۳۴؛ نیز جهت آگاهی بیشتر ر.ک: هدایت، ۱۳۳۹: ۲۲۸/۱۰ به بعد).

حتی از شاهزادگان دیگر نیز نظیر بهرام میرزا که پیش از آن سعی در تدمیر محمدتقی خان و افرادش کرده بود و ناموفق - قبل از معتمدالدوله - روانه کرمانشاهان شده بود، کاری از پیش نرفته بود (سپهر، ۱۳۵۳: ۲۵۳/۲-۲۵۶).

با این حساب، باید دانست خاندان قاجار سال‌ها بود که از این نقطه در رنج بودند و به همین دلیل نیز محمدشاه قاجار - همان‌گونه که آمد - در سفرش به اصفهان، گسترش اختیارات و حوزه نفوذ معتمدالدوله را بهانه کرد و به‌طور مؤکد از او خواست آتش فتنه آن دیار را برای همیشه خاموش کند و کلید این قفل پیچیده را در دستان او دانست.

۱. خان‌ملک ساسانی مأموریت او را در نواحی مورد اشاره بسیار بیشتر می‌داند و تا ۱۲۶۷ ق یعنی اواخر صدارت امیرکبیر یاد می‌کند (ساسانی، ۱۳۵۴: ۲۶ و ۳۰؛ لایارد، ۱۳۶۷: ج-د، پانوش ص ۴۳).

۲. بامداد (۱۳۵۷) همه جا این کلمه را به رفع تا، تُل خوانده‌است (از جمله صص ۵۰۳-۵۰۴)، اما در کروزن (۱۳۶۲: ۳۵۴/۲).

۳. برای احوال علی‌نقی‌خان ر.ک: بامداد، (۱۳۵۷: ۲/ ۵۰۳-۵۰۵). او از سال ۱۲۵۲ به‌عنوان گروگان نزد حاکمان و والیان و از جمله بهرام میرزا - معزالدوله - حاکم کرمانشاهان و بعد در تهران بود. سپس به اصفهان فرار کرده و به معتمدالدوله پناهنده شده بود.

۴. یا به قول اوژن فلاندن: «محمودخان پیرمرد دوست‌داشتنی ادیب» (سفرنامه، ۴۱۳).

عبور نیست «خود، سلیمان وار و اسکندر کردار ایستاد و حکم فرمود که علایق توپ را از تازیان گشادند و بر غازیان بستند و سطح صحرا را که از یخ چون صرح ممرّد گردیده بود، به گرز و تیر بشکستند و از طیّ طریق نشستند!» (بهار: ۳۵؛ سپهر، ۱۳۵۳: ۳۶۹/۲؛ دوبد، ۱۳۷۱: ۲۶۱-۲۶۲).

در این سفر علی نقی خان، برادر کهنتر محمدتقی خان، که به عنوان همراه و در اصل اسیر، همراه معتمدالدوله بود، مخفیانه به برادر و عشیره خود خبر داد که منوچهرخان عن قریب «کار آن حدود ساخته و خار وجود الوار سوخته خواهد؛ بنابراین، «جز با سپر استکانت و کمند مطاوعت و کمان متابعت باید قدم نزنید» و احتیاط کنید.

بنابراین، محمدتقی خان و برادران دیگرش چاره‌ای جز انقیاد و آرامش ندیدند و محمدکریم خان را با هدایای بسیار به پیشباز لشکر معتمدی فرستادند و خود نیز با سران و ریش سفیدان، در منزل «مال میر» [ایذه کنونی] که نزدیک «کرم سیر» است به دیدار او رفتند (سپهر، ۱۳۵۳: ۳۷۰ / ۲). آنها قبلاً با معتمدالدوله در کرمانشاه از نزدیک آشنا شده بودند (بهار: ۳۶).

معتمدالدوله نیز آنها را بخشید و خلعت داد. اما انقیاد برای خان بختیاری راحت نبود و مستلزم هزینه‌های یادشده بود. از این رو پنهانی دسیسه‌ای ترتیب دادند تا در سوءقصدی، خود را از دست منوچهرخان آسوده سازند.

از این رو از معتمدالدوله خواستند در قلعه تُل برای یک روز بدون لشکر رحل اقامت افکند و میهمان باشد. برخی از اطرافیان منوچهرخان با رفتن او مخالفت ورزیدند، اما او جسورانه به میهمانی یک‌روزه آنان رفت و از شدت هیمنه و تهور او، از میان میزبانان سفره توطئه، «احدی را یارای حرکت از جا نبود!» این دومین طراحی ناموفق سوءقصد به جان معتمدالدوله - پس از

صدوپنجاه نفر توپچی که جمعاً حدود دوهزاروپانصد نفر را با سه‌هزار اسب و قاطر تشکیل می‌داد، برشمرده است» (دوبد، ۱۳۷۱: ۲۶۰).

اما بهار فقط عدد ده را برای توپ‌ها ذکر کرده‌است. از قرائن پیداست که منوچهرخان، قبل از حرکت، زمینه پاک‌سازی و به اطاعت درآوردن تمام مناطق بختیاری و خوزستان را ایجاد کرده بود. مثلاً شاعری در مطلع چامه خود در مدح او هنگام حرکت گفته‌است (جناب، ۱۳۸۵: ۴۷).

گر ز ملک صفاهان به خطّه اهواز

همای دولت و اقبال می‌کند پرواز (الخ)

همین تبلیغات به امنیت نسبی حاصل از حضور معتمدالدوله در هر نقطه که آشوبگران در آنجا بیشتر از حد، به شعله کشیدن آتش فتنه دامن زده بودند، می‌افزود و باعث می‌شد که بسیاری تصور کنند تداوم امنیت بدون حضور او غیرممکن باشد. میرزا محمدباقر بهجت، شاعر معاصر او، می‌گوید (همان: ۱۴۴):

چون خواست به خلق، حق تعالی مددی

انگیخت ز انبیای مرسل احدی

آری نتوان ز حادثات ایمن بود

از لطف خدا تا نبود معتمدی

شاعران به جز واقعه‌گویی، بنا بود با سروده‌های خود از معتمدالدوله در این سفر تصویری همچون یک نجات‌بخش عرضه کنند. میرزا محمد خان نوری به بحر متقارب سرود (دیوان بیگی، ۱۳۶۴: ۱۵۶۶-۱۵۶۷):

بیا ساقی آن آب روی خرد

که از دل همی غصه و غم برد (الخ)

منوچهرخان باوجود حرکت قاطع، به برودت شدید هوا و بوران برف برخورد، اما با اراده‌ای پولادین تا چند فوج سرباز را واداشت که ده عراده توپ را از میان آتلال و جبال فسرده از یخ و برف بالا کشیدند و هرکجا طاقت از دست بدادند و ابراز کردند که مجال

معمدالدوله نیز وقتی خبردار شد، با خشم فرمان داد که خان بختیاری و اخوانش هرکجا خواهند، بروند. آنها نیز بلافاصله از بیم به قلعه تُل برگشته، متحصّن و متمکن گردیدند.

منوچهرخان نیز همه امرا و بزرگان چهارمحال را، از خوانین چهارلنگ گرفته تا هفتلنگ، احضار کرد. آنها نیز قشون را برداشته، به اردوی معتمدی پیوستند. برخی از آنان مانند کلبعلی خان و جعفرقلی خان^۵ پسر اسدخان و علیرضاخان - که کینه محمدتقی خان را به جهت قتل پدرش به دل داشت - و علیهمت خان و مهدیقلی خان، با تفنگداران و فوجهای خود به سپاه معتمدی پیوستند و لشکری به سپهسالاری سلیمان خان سرتیپ تشکیل دادند و روی به قلعه تُل نهادند (لایارد، ۱۳۶۷: ۳۷۱؛ بهار، ۳۹).

چنانکه خواهیم دید، همین اختلاف عمیق بین خوانین، شکست محمدتقی خان را تضمین کرد. گارت ویت نیز علت اساسی این شکست را همین ضدیت خوانین بختیاری با هم دانسته است (لایارد، ۱۳۶۷: ۳۷۱؛ بهار، ۳۹؛ Garthlvaitc, 1977: 25). این همان دلیلی است که دوبد بعدها برای شکست قبایل عرب در خوزستان می آورد. البته می توان از قرائن موجود در نوشته های سیاحان (و در باطن مأموران)، دمدمه های احتمالاً مؤثری را در رؤسای این قبایل دید. دوبد می نویسد:

اعراب بنی لام و قبایل متفج یا متفق آن طرف کرخه سکونت دارند و می گویند در قلمرو حکومتی عثمانی هستند، اما خیلی تردید دارم آنان سلطه سلطان را به رسمیت شناخته

۵. البته علی نقی خان نیز که مرتباً در خفا او را از هرگونه اقدام علیه قوای دولتی برحذر می داشت، در این صبر و سکون بسیار مؤثر بود. (لایارد، ۱۳۶۷: ۱۶۶).

۶. برای شناخت شخصیت جعفرقلی خان و نیز اسدخان، پدرش. (لایارد، ۱۳۶۷: ۲۶۹ - ۲۷۰).

حادثه مشابه در شیراز - بود. محمدتقی خان کنورسی از این شکست و از این که چرا زودتر از این «فرصت» را از دست داده و در ارتفاعات و محل های مناسب به قشون معتمد حمله نکرده است^۶ (لایارد، ۱۳۶۷: ۱۶۷)، بسیار خشمگین و عصبانی شد و به روایت بهار در تذکره، چون تیرش به سنگ خورد، به معتمدالدوله عرضه داشت چون عید نوروز نزدیک - است اجازه می خواهم که شب عید را در قلعه با خانواده به سر برم و پس از چند روز در شوشتر به شما بپیوندم. معتمدالدوله پذیرفت و خان به قلعه رفت و لشکر به سوی شوشتر روان شد تا عید را در آن سامان بگذراند (بهار، ۳۶؛ سپهر، ۱۳۵۳: ۳۷۰/۲؛ بامداد، ۱۳۴۷: ۵۰۳/۲ - ۵۰۴). منوچهرخان در تاریخ بیستم محرم ۱۲۵۷ ق وارد شوشتر شد. تا چند روز بزرگان آن دیار به دیدنش می آمدند، اما هرچه گذشت محمدتقی خان نیامد (بهار، ۳۷).

معمدالدوله که به ظاهر از توطئه میهمانی شب عید بویی برده و از خلف وعده خان بختیاری نیز بی تاب شده بود، فرمان داد که محمدتقی خان باید به شتاب حاضر شود. علی نقی خان و محمدشفیع خان که نزد منوچهرخان حاضر بودند همه حق را به او دادند و خواهش کردند اجازه دهد برادر کهنتر خان بختیاری به قلعه رود و او را راضی به آمدن کند.

منوچهرخان نیز پذیرفت و محمدحسین خان قراگوزلو را همراه علی نقی خان فرستاد. محمدشفیع خان بختیاری نیز آنان را همراهی کرد. آنها به نزد محمدتقی خان رفتند و آن چنان او را «مستظهر و مستمال» کردند که همراه آنان تا صحرای «له بهری»، در پنج فرسنگی شوشتر آمد (همان: ۳۸)، اما یکباره ترسید و مضطرب شد و متوقف گشت. منوچهرخان پس از اطلاع، میرزا محمدخان را نیز جهت دلگرمی به جمع قبلی افزود و به نزد او فرستاد، اما مثمر نشد و راضی به آمدن نبود.

برگرداند. معتمد نیز بلافاصله میرزا محمدخان کلبادی را با چند نفر بر او گماشت^۹، اما چون هنوز علی‌نقی خان و سایر الوار در فلاحیه «مشغول در تهیه پیکار» بودند، کسی

۷. لایارد، ۱۳۶۷: ۲۰۰. (وی می‌نویسد: «معتمد با داشتن آن همه قشون و تجهیزات، قادر نبود که خود را به فلاحیه برساند، چرا که سدها شکسته شده و تمام زمین‌های مجاور فلاحیه را آب فراگرفته بود. شدت گرما، شیوع بیماری مالاریا و عدم امکان توسل به زور، معتمد را مجبور کرد تا مذاکره کند.» این طریق دفاع منفی، شیوه‌ای قدیمی است که در طول تاریخ بارها مورد استفاده قرار گرفته‌است. صدها کیلومتر مربع از منطقه، ظرف مدت کوتاهی تبدیل به مرداب می‌شد که رفته‌رفته در گرما، پشه‌ها و موش‌های نزارها امان هر باشنده‌ای را در آن می‌بریدند؛ چه رسد به تحرک نظامی و جنگی! دوید (۱۳۷۱: ۳۲۱) هم می‌نویسد: «این شیوه دفاعی ما را متوجه نویسندگان قدیم می‌کند که می‌نویسند کانال‌های بی‌شمار همچون شبکه، این منطقه را در امتداد مسیر سفلائی تیگریس و فرات دربرگرفته که در آبیاری مزارع از آن استفاده می‌کنند، اما مردم محل نیز به هنگام نزدیک شدن دشمن و غرق کردن زمین در زیر آب، از آن به‌عنوان وسیله دفاعی نیز استفاده می‌کنند.» از هیچ‌کدام از این مسائل در تذکره بهار ذکری به میان نیامده‌است.

۸. البته بهار تمام ماجرا را نوشته‌است. ماجرا از این قرار است که معتمدالدوله نامه‌ای برای شیخ ثامر و محمدتقی خان نوشت و به خان بختیاری یادآور شد که سه نفر از افراد خانواده‌اش را در گروگان دارد و اگر تسلیم نشود، آنها را بلافاصله می‌کشد. ولی در صورت تسلیم بخشیده می‌شود و کاری خواهد کرد که دوباره مورد توجه شاه قرارگیرد و حکمران بختیاری شود، و به قرآن قسم یاد کرد و برادرزاده‌اش سلیمان خان را به‌همراه یک مجتهد فرستاد تا هم به‌واسطه برادرش به کتاب مسیحیت قسم بخورد و هم خان، به‌واسطه مجتهد قسم قرآن را باور کند. محمدتقی خان هم علی‌رغم مخالفت‌ها و زاری‌های زنش، قسم معتمدالدوله را پذیرفت. (لایارد ۱۳۶۷: ۲۰۱-۲۰۴) لایارد، خود در نامه‌ای به میتفورد نوشت که تسلیم شدن خان بر اثر اغوا و سیاست ریاکارانه مأموران دولت ایران بود.

۹. بهار در این مواضع، بسیار یک‌سویه رفته و البته طبیعی است که برخی از صحنه‌ها را حذف کرده‌است. لایارد در هنگام تسلیم شدن همراه خان و سلیمان خان بوده‌است و می‌نویسد به محضی که «به حضور اجنه - یعنی معتمد - رسیدیم. او به‌مجرد دیدن خان، با لحنی بلند و آمرانه وی را یاغی و متمرد دولت قلمداد کرد و بدون اینکه اجازه دهد حتی یک کلمه خان صحبت کند، دستور داد او را زنجیر کردند. فوراً فرایشان، کشاکشان وی را از چادر خارج نموده، درحالی‌که غل و زنجیر به گردنش انداختند، در چادری نزدیک توپخانه - که برادرش کریم نیز در آن محبوس بود - زندانی نمودند. من به‌خوبی پی بردم که دیگر محمدتقی خان از جنگال معتمد جان سالم به‌در نخواهد برد و از اینکه او با چنین بی‌پروایی و بی‌شرمی، قول و قسم خود را زیر پا گذاشته بود، متحیر شدم» (لایارد، ۱۳۶۷: ۲۰۵).

باشند. اینان قبایلی نیرومند و متعددند، اگر مدام درگیر نزاع خونین در میان خود نبودند چه‌بسا برای همسایگان دزفولی خود موجب دردسرهای بسیاری می‌شدند. نام اعراب کناره چپ کرخه که اسماً قدرت مقامات ایرانی را در دزفول به رسمیت می‌شناسند یکی آل‌کثیر و دیگری آل‌خطیر است. (دوید، ۱۳۷۱: ۳۶۷).

ب) یورش به خوزستان (عربستان)

محمدتقی خان که جرأت جنگی خود را باخته بود و در برابر این آرایش لشکر قصد برابری نداشت، اعوان و انصار و خانواده را برداشت و با برخی از خوانین وفادار به همان شیخ‌المشایخ چعب - شیخ ثامر خان - رئیس عشیره عربی بنی‌کعب پناه برد. امید خان ناامید آن بود که چون «چعب، از اقطاع فارس است» و جدای از آن، شیخ ثامر با روم ارتباط حسنه دارد و با تسلطی که بر اعراب جزایر و بنادر دارد «به هیچ سلطانی سرانقیاد فرو نمی‌آورد، بلکه خود داعیه سلطنت دارد.» این قوم از زمان صفویه به بعد حتی از نادرشاه افشار نیز اطاعت نکرده بودند. در این روزگار نیز پیوسته پانزده‌هزار نیرو آماده پشتیبانی سرکشی و استقلال‌خواهی شیخ ثامر بود (بهار، ۴۰).

منوچهرخان نیز پس از شنیدن این خبر بلادرنگ علی‌رضاخان، از سران ایل بختیاری را، به حکمرانی قلعه تل منصوب کرد و خود با تمامی اردو به جانب چعب و فلاحیه [شادگان امروز] رفت و در غربیه، سه‌فرسنگی فلاحیه، اردو زد^۷ و برای شیخ ثامر پیام فرستاد تا مذاکره کند. شیخ، «عربیت» (لایارد، ۱۳۶۷: ۳۷۱). را دلیل آورد که چون خان به او پناه آورده و دخیل شده‌است، تحویل او روا نیست و باید یکی از امرای دولت گسیل شود تا او را دلگرم کند و برگرداند. منوچهرخان نیز - به روایت بهار - سلیمان خان را فرستاد^۸، و او نیز محمدتقی خان را منفع

تنها هفت نفر کشته و سی و شش نفر مجروح ثبت کرده است^{۱۱} (بهار، ۴۳-۴۴).

روایت سپهر نیز با آن تفاوت چندانی ندارد (سپهر، ۱۳۵۳: ۳۷۳). اما لایارد که خود در تمامی این جنگ حضور داشته، آمار را این گونه کلی طرح می‌کند:

خوشبختانه تاریکی شب مانع از آن بود که تلفات زیادی به مهاجمین وارد آید... از طرفی، یکی از برادران علی‌رضا خان (اسدخان، از یاران معتمد)... با عده زیادی از سربازان به قتل رسیدند! (لایارد، ۱۳۶۷: ۲۰۸-۲۰۹).

اما هدایت که تمامی سفر معتمدالدوله را به بختیاری در سه - چهار صفحه خلاصه کرده^{۱۲}، این شب استثنایی را با تفصیل بیشتری چنین توصیف می‌کند:

اعراب فلاحیه و کعب و بهبهانی و ایلات بختیاری با یکدیگر اتفاق کرده و در استخلاص محمدتقی خان سعی شدند و علی‌نقی‌خان و محمدتقی‌خان به یکدیگر اطلاع دادند که در شبی معین، شش‌هزار از الوار و اعراب، متفق‌الکلمه، شیخونی بر اردوی معتمدالدوله برند و او را شکسته و خان بختیاری را به در برند و چون منزل او در خیمه میرزا محمدخان کلبادی

۱۰. البته دلیل این طغیان‌ها و تسلیم نشدن‌ها را در تذکره نمی‌یابیم. اما سفرنامه لایارد حاوی این دلایل است. از سخن او این گونه دریافت می‌شود که آن دو، برای دومین بار از معتمدالدوله «پشت پا به قول» دیدند و دیگر نمی‌توانستند به این معتمد اعتماد کنند! لایارد، گزارش می‌کند که معتمدالدوله به دلیل مشکلات حمله و عملیات نظامی در کعب و فلاحیه، با قول و قرارهای وافر به شیخ ثامر خان پیغام داد که اگر پنج‌هزار تومان بپردازد، روز بعد قوای خود را از آنجا خارج خواهد کرد و علی‌نقی‌خان را به حکومت بختیاری منصوب می‌کند. آنها پس از رایزنی‌های بسیار این مبلغ را پرداختند، اما معتمدالدوله بلافاصله پس از اخذ وجه - بدون توجه به قولش - به آنها پیغام داد که اگر همه افراد بختیاری را تحویل ندهند، فلاحیه را ترک نمی‌کند! (لایارد، ۱۳۶۷: ص ۲۰۶).

۱۱. «تا وقت صبح تقریباً هشتصد نفر از عرب و بختیاری مقتول گشتند و... از لشکر معتمدالدوله، سی - چهل نفر مقتول و مجروح شدند». (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۶۵۹/۳).

۱۲. رک: هدایت، ۱۳۳۹: ۱۰/ ۳۱۲-۳۱۶ (تقریباً مانند اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۶۵۷/۳-۱۶۶۰).

را برای احضار علی‌نقی‌خان فرستاد. محمدشفیع‌خان سامانی او را شفاعت کرد.

معتمدالدوله نیز خود محمدشفیع‌خان را برای دعوت او به آرامش و تسلیم بدون مقاومت روانه فلاحیه کرد. اما پس از ملاقات، نه تنها علی‌نقی‌خان تسلیم نشد، که خود شفیع نیز طاغی شد^{۱۰} و با او هم داستان گردید و برنگشت و به اتفاق هم، با یارانشان، در شبی تاریک اردوی معتمد را محاصره کردند و از چهار طرف با نیرویی حدود پانزده‌هزار نفر به او یورش بردند (بهار، ۴۲). اردوی منوچهرخان یکباره متوحش شد، اما او به «سلیمان‌جاه» دستور داد با توپخانه به آنان پاسخ گوید و همه نیروها، به‌ویژه فوج خوبی را به مقابله و پایداری تشویق کرد.

آنها نیز با عراده‌های توپ مهاجمان را گلوله‌باران کردند. علی‌نقی‌خان زیر آتش توپخانه تا آنجا پایداری کرد که خود را به چادر میرزا محمد کلبادی رسانید و از پشت چادر خطاب به برادر اسیرش، محمدتقی‌خان، فریاد زد که فرار کند. خان بختیاری نیز خود را به اسبی خارج از چادر رسانید، اما قبل از سوار شدن با ضربات چماق محمدخان کلبادی بی‌حال شد. او را کشان‌کشان به چادر برگرداندند و علی‌نقی‌خان در تاریکی دور شد. معتمدالدوله بلافاصله دستور داد که خان را به زنجیر کشند.

اما بار دیگر، برادر کوچک‌ترش، علی‌نقی‌خان، حمله کرد و کماکان بی‌توفیق ماند. به روایت بهار حملات پی‌درپی و گلوله‌باران شدید طرفین، از «پنج ساعت از شب گذشته تا یک ساعت به صبح مانده» به درازا کشید و نزدیک صبح باقی‌مانده مهاجمان مجبور به گریختن شدند و سربازان معتمدالدوله فاتحانه از این شب وحشت‌بار، پیروز بیرون آمدند.

در روایت بهار، آمار کشته‌شدگان مهاجم هشتصد نفر و زخمی بسیار عنوان شده، اما تلفات معتمد را

پناهنده شده بود، به منوچهرخان عریضه نوشت که حقش گرفته شود (بهار، ۴۴؛ در باب عبدالرضاخان، ر.ک: کسروی، ۲۵۳۶: ۱۶۴ به بعد). طایفه باوی هم که با مشایخ دعوا داشتند و قبل از آن حتی محمدعلی میرزای والی نیز نتوانسته بود از پس آنها برآید، مطیع منوچهر شدند. شیخ ظهیر، شیخ عقیل و شیخ عجیل نیز به معتمدالدوله متوسل شدند (بهار، ۴۵). و همین شکایات و نَمای‌ها، او را تشویق و ترغیب می‌کرد.

از دیگر سوده‌های این فتح این بود که منصورخان فراهانی سرتیپ که از ملتزمان فرهاد میرزا، فرمانروای فارس، بود و پیش از این مأمور وصول مالیات چعب شده بود، اما هیچ طرفی از شیخ ثامر نبسته بود، چون خبر آن فتح را شنید، در چم صابی نزد منوچهرخان آمد و اجازه خواست که با افراد اردو در آن سوی نهر جراحی - معروف به نهر خزاین - که از زیر خانه‌های فلاحیه عبور می‌کرد، منزل کند. او نیز مجوز داد. منصورخان نیز پس از استقرار، به انتقام فرمان داد. نهر خزاین را مسدود کردند و با تنه‌های نخل، برای عبور سربازان، پلی احداث نمودند و پس از آن بلافاصله به فلاحیه یورش برد و آنجا را با خاک یکسان کرد. شیخ ثامر، متوحش و غافلگیر به عقب گریخت و به علمای طوایف آنجا دخیل شد (بهار، ۴۵؛ سپهر، ۱۳۵۳: ۳۷۴).

آنها نیز قرآن به دست، به شفاعت او برخاستند و منوچهرخان هم وساطت آنها را مشروط به شرایط زیر پذیرفت:

مبلغ کلانی که در زمان حکم‌فرمایی او بر فارس به‌عنوان «حجّت سپرده» گرفته بودند، بازپرداخت کنند؛

علی‌نقی‌خان و اهل و عیال محمدتقی‌خان را به دربار تسلیم کنند؛

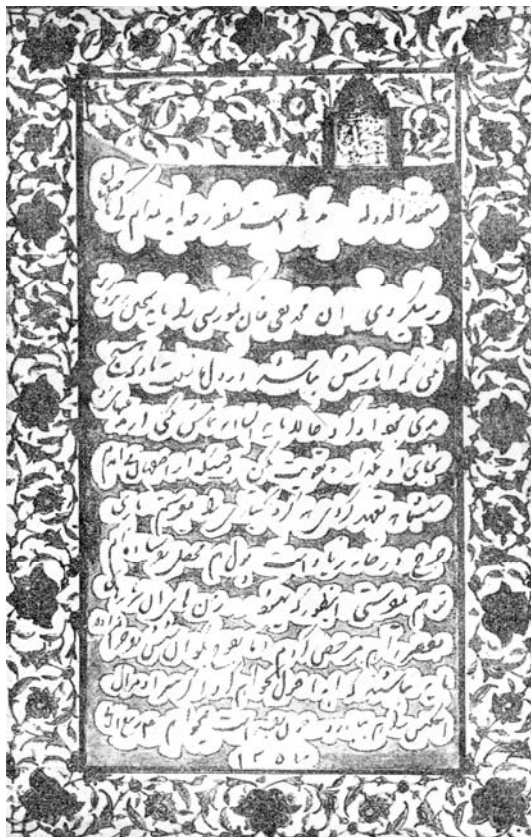
امنیت مسافران را به شوشتر و دزفول تأمین کنند.

بود، مقرر شده بود که در وقت معهود تفنگی چند از خیمه پسر سهراب خان بختیاری رها شود تا به هوای صدای تفنگ، سواران بختیاری بدان خیمه آمده، به استخلاص محمدتقی‌خان کوشند. همانا معتمدالدوله از این مقررات بویی برده، به انضباط اطراف اردو مثالی داده بود. شش عراده توپ بر اطراف اردو نهادند و افواج خوی و تبریز و لرستان و سواره بختیاری و پیاده مازندرانی را جابه‌جا به استقامت وصیت کرد و سهام‌الدوله را بر سر توپخانه فرستاد. نیم‌شب علی‌نقی‌خان با سواران اعراب و الوار به عزم شبیخون عزیمت اردو نموده، به‌حسب قرارداد، چون از رود گذشتند، تفنگی رها کردند و به یکی از خوانین بختیاری که با سواران خود، قراول اردو بود، برخورد، او را از پیش برداشتند و از خیمه محمدتقی‌خان نیز بنا بر معاهده مقرر، تفنگی چند خالی شد. معتمدالدوله حکم نمود که میرزا محمدخان کلبادی فی‌الغور محمدتقی‌خان و ملازمانش را گرفته، در زنجیر کشیده، به حضور آورد و خود مشعل برافروخته، در نهایت وقار و متانت، سرتیپان و سرهنگان را به محاربه و مدافعه دلگرم می‌کرد و غلبه جنگ از طرفی بود که افواج خوی و تبریزی در آن سمت پای ثبات افشرده داشتند. عظیم‌آقای ارومی و ایشان مردانه کوشیدند و نام جلادت و رشادت بیفزودند. در هنگام خستگی و کسالت، توپچیان سهام‌الدوله، سلیمان‌خان گرجی، خود به توپ‌اندازی مبادرت جستی، در کمال چالاکی و چستی توپ‌ها پر و خالی کردی. الغرض، مدت پنج ساعت تمام از آن سوی حمله و از این سوی، مدافعه بود. در حوالی سحر به بخت بلند پادشاه از ثبات سهام‌الدوله و عظیم‌آقای سرهنگ، شکستی فاحش به علی‌نقی‌خان و اعراب و الوار برسیده، روی به هزیمت نهادند (هدایت، ۱۳۳۹: ۳۱۴/۱۰-۳۱۵).

وقتی لشکریان شیخ ثامرخان و علی‌نقی‌خان روی گریز به فلاحیه نهادند، خبر شکست آنها پخش شد و هرکس نقاری و غرضی با شیخ ثامر داشت، سر برداشت. شیخ عبدالرضا، از بزرگان چعب، که باوجود خویشی با شیخ ثامر، قبلاً در بغداد به دولت عثمانی

نه تمجیل و اکرام شاه از معتمدالدوله:

معتمدالدوله! مدتی است سفر رفته‌اید. نمی‌دانم کی به اصفهان برمی‌گردی. آن محمدتقی‌خان کنورسی را باید همچنین زیر و زبر بکنی که آثارش نباشد. در دل ما نسبت به او که هیچ بدی نبود، او کرد. حالا باید ان‌شاءالله تمامش بکنی. از مدعی‌های او به جای او بگذار و تقویت کن. وقتی از اصفهان می‌آمدم شش‌ماهه تعهد کردی که گروه بختیاری را بفرستم. باری خرج در خانه زیاد است. پول هم محصل نفرستاده‌ایم. تو هم نمی‌فرستی این‌طور که نمی‌شود. زن‌های آن سربازهای مقصر را هم مرخص کردم. اما به فوج بگو آن شش نفر حرام‌زاده باید نباشند که ابداً قبول نخواهم کرد. اگر سر آدم‌رال انگلیس را هم بیاورد چون... نمی‌خواهم. ۴ ربیع‌الاول ۱۳۵۶».



تصویر نامه محمدشاه، نقل از فهرست نسخ خطی کتابخانه

دانشگاه تهران

شفیعان این شرطنامه را به آگاهی شیخ ثامر رساندند اما او برای وجه نخست، تخفیف و برای شرط دوم، مهلت خواست. معتمدالدوله نیز باز مشروط به گذاردن «وثیقه و رهن» پذیرفت.

از میان عالمان عرب شفاعت‌کننده، دو نفر به نام‌های «فدعم» و «مرید»، به‌عنوان ضمان شیخ ثامر، به اردوی منوچهر پیوستند. او نیز برای اطمینان آنها را به امینی سپرد تا از منزل غربیه همراه محمدتقی‌خان مغلول و اسیر بردارد و به شوشتر در جای امنی ببرد تا بار دیگر در معرض وسوسه‌های الوار قرار نگیرد.

در این مدت، گزارش دقیق و روزبه‌روز اتفاقات بختیاری و خوزستان به دستور او به تهران نزد پادشاه ارسال می‌شد و محمدشاه نیز (از ذوق خویش و شاید به دلیل اینکه هیچ شاهزاده ایرانی‌ای نتوانسته بود غایله الوار و اعراب را این‌چنین رو به نابودی ببرد) هر هفته خلعتی برای منوچهرخان ارسال می‌کرد و این بار نیز علاوه بر آن، میرزا محمدابراهیم مستوفی دیوان را مأمور کرد تا یک قطعه نشان مکمل به الماس و جواهر، به‌همراه یک طغرا فرمان - به روایت بهار - حاکی از مسرت و خرسندی از این خدمات، برای او ارسال کردند و منوچهرخان نیز برای رونمایی آن و در اصل برای نشان دادن همراهی دربار، جشنی برپا کرد (بهار، ۴۶)، و باز خبر آن را به‌همراه گزارش‌های چرب‌شده جدید، برای دربار ارسال کرد و دوباره و بلافاصله، یک قبضه شمشیر مرصع دیگر همراه حمایل امیرتومانی و یک طغرنامه دیگر مبنی بر رضایت و شادمانی افزون‌تر برای او ارسال شد.

در بین نامه‌هایی که از این زمان به خط پادشاه قاجار، محمد شاه، به جای مانده‌است، نامه‌ای است که از فحوای آن پیداست یکی از همین طغراهاست و برخلاف گزارش بهار، حاکی از نگرانی شاهنشاه است

بهمه‌ای،^{۱۳} یکی از خوانین آن ناحیه، داشتند به هر ترتیبی بود او را یافتند و به خانه او پناهنده شدند، اما او نیز از بیم معتمد آنها را بیرون راند (بهار، ۵۱).

زنان بی‌پناه در راه‌های ناشناخته به سپاه منصورخان برخوردند و اسیر او گشتند. منصورخان نیز پس از چند روز آنها را به صفرعلی‌خان باجلان تحویل داد تا طناب بسته و با خفت در انظار مردم شوشتر بگرداند. پس از آن، معتمدالدوله آنها را بخشید و در منزلی محبوس کرد.

محمدکریم‌خان هم که به حالت فرار در صحراهای آن نواحی آواره بود، به سواران معتمدالدوله برخورد و در حال درگیری شدید، مقاومت زیادی کرد و همواره در حال گریز بود^{۱۴} (بهار، ۵۲).

لشکر منوچهرخان در این حالت محمدشفیع‌خان سامانی

۱۳. راجع به این شخص، ر. ک: لایارد، ۱۳۶۷: ۲۱۵-۲۱۸. همچنین راجع به طایفه بهمه‌ای و خلیل‌خان، ر. ک: گرمودی، ۱۳۴۷: ۲۲. و نیز دودب، ۱۳۷۱: ۲۶۴. به روایت لایارد او و آکریم یا همان محمدکریم‌خان، برادر محمدتقی‌خان، نیز همراه زنان بوده‌است و خلیل‌خان که در این سفرنامه «شراب‌خوار، هرزه، عیاش، قرمساق، تندخو، دزد، غارتگر و خائن» تصویر شده، آن دو را شبانه خلع سلاح و زندانی می‌کند، اما نیمه‌شب زن او از سیاه‌مستی خلیل‌خان بهره می‌برد و لایارد و آکریم را فراری می‌دهد. اما بهار در تذکره خود به جهت جانب‌داری از معتمد، ذکری از همراه محمدکریم‌خان با زنان به میان نمی‌آورد. فقط با فاصله‌گذاری بین این بخش، یعنی راندن زنان، در قسمت بعد می‌گوید محمدکریم‌خان نیز به خلیل‌خان پناه آورد و خان بهمه‌ای نیز مخفیانه به علی‌رضاخان در قلعه تل خبر داد. اما آکریم قبل از دستگیری پی برد و به صحرا زد و گریخت (بهار، ۵۲).

۱۴. در تذکره بهار بیش از این، دیگر خبری از محمدکریم‌خان نیست. اما سرانجام او در سفرنامه لایارد به‌وضوح ترسیم شده‌است. او در همین حال، به کوهستان پناه می‌برد و از ارتفاع با اسب به‌سختی زمین می‌خورد و زخمی و ناتوان می‌شود و به لایارد که همراه اوست اصرار می‌کند که فرار کند و خود، اسیر تعقیب‌کنندگان - خلیل‌خان و آدم‌هایش - شود. پس از اسارت او را تحویل علی‌رضاخان می‌دهند و او نیز به تشفی «پدرکشتگی» که با خانواده او دارد، وی را به باغ ملک می‌برد و به ضرب گلوله‌ای از پای درمی‌آورد (لایارد، ۱۳۶۷: ۲۲۴-۲۲۵).

هدایا را این بار محمداسماعیل‌خان، پیشخدمت خاصه سلام، آورده بود (سپهر، ۱۳۵۳، ۳۷۵؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۳۱۵/۱۰) و منوچهرخان زیرک به یمن آن نه تنها عید گرفت، بلکه به همه خوانین و بزرگان و کدخدایان و ریش‌سفیدان عرب خلعت و انعام داد و در این جشن مفصل، ریخت‌وپاش فراوان نمود (بهار، ۴۷). به روایت بهار، در این بزم بیش از صدوپنجاه خلعت ترمه و شال و بیش از چهارصد دست لباس فاخر داد (همان: ۴۹) و به این ترتیب شکست حکومت ثامرخان و محمدتقی‌خان و تسلط خویش را تثبیت کرد و نگذاشت از اعتراض دربار چیزی استشمام شود.

او پس از این پای‌کوبی و جشن شبانه، مغرور و مسرور، به قلعه سلاسل برگشت و منتظر ثامرخان شد. اما با وجود اتمام مهلت، شیخ ترسید و پیمان‌شکنی کرد. معتمد خشمگین نیز فرمان عام داد که از یاران علی‌نقی‌خان و اهل و عیال و اخوان محمدتقی‌خان، هرکجا یافت شدند، باید فوراً دستگیر و تحویل شوند و هرکدام هم خود تسلیم شدند، در امان‌اند. با این فرمان، رعب در میان معارضان و معاندان او بیش از پیش تشدید شد و آقا عباس، برادر کوچک‌تر محمدتقی‌خان، تسلیم شد. او را برای تبلیغ، امان و خلعت دادند.

شیخ ثامر نیز با شنیدن این خیانت، برآشفته شد و علی‌نقی‌خان و اهل و عیال محمدتقی‌خان را از فلاحیه بیرون راند. در این وضعیت بغرنج و تازه، علی‌نقی‌خان هم زن‌ها را در بیابان‌های پر از خطر و گرم فلاحیه رها کرد و خود به‌تنهایی به سوئی گریخت. زن‌های پریشان، درحالی که می‌دانستند همه خوانین آن ناحیه برای پاداش و ترس، در کمین آنان‌اند، بدون هدف، به هر سمت و سوئی می‌رفتند و پس از آوارگی و گرسنگی و دربه‌دوری، به جهت قرابتی که با خلیل‌خان

خانه آقامحمدزمان را به او سپرد و هشتم رمضان ۱۲۵۷ق با لشکرش در حوالی قلعه یسارات منزل ساخت.

شیخ ثامر وحشت‌زده، ابتدا آنجا را به توپ بست و سپس به اردوی معتمدی تاخت، اما در برابر او طرفی نسبت و فلاحیه را گذاشت و با عیال و اموال به قلعه کوت شیخ به عقب گریخت.

منوچهرخان از یک سو برای این‌که پشت سر او را مسدود کند، شیخ مسلم را به نزد شیخ عبدالرضا، از بزرگان بغداد، فرستاد تا با شیخ ثامر صحبت کند و او را راضی کند که برگردد و در این صورت منوچهر نیز شیخ عبدالرضا را به شیخیت و حکومت فلاحیه منصوب کند. از سوی دیگر نیز آقامحمدزمان شوشتری را نزد شیخ ثامر خان فرستاد، با این وعده که اگر مالیات‌های عقب‌افتاده را بپردازد و فرمان‌پذیر گردد، دوباره به منصب شیخیت فلاحیه منصوب می‌شود؛ اما هیچ‌کدام سودی نبخشید. از قرائن به نظر می‌رسد بزرگ‌ترین مانع حمله منوچهرخان در این زمان، گرمی بی‌حد و حصر هوا و تبعات آن بود که سربازان را کلافه کرده بود. کمبود چادر و آب نیز این مشکل را تشدید می‌کرد.

این مسئله باعث شده بود که منوچهرخان روزها را بدون هیچ‌فعالیته، به دفع‌الوقت بپردازد و در انتظار هوایی مناسب، معطل بماند.

مشایخ و علمای فلاحیه دسته‌جمعی و قرآن به دست به دیدار او آمدند و از او امان خواستند. او نیز

را به جای او یافتند که در یکی از مخفی‌گاه‌های دیناران پنهان شده بود. او را به زنجیر کشیدند اما در حال گذر از کمین علی‌نقی‌خان، او به کمک ملامحمد دینارانی، وی را آزاد کرد. چون علی‌رضاخان از این قضیه مطلع شد به تعقیب علی‌نقی‌خان از قلعه بیرون زد و در کوهستان به ملامحمد و سواران علی‌نقی‌خان برخورد و در جنگ سختی که میان آنها درگرفت، ملامحمد کشته شد و به روایت بهار، بقیه اسیر شدند^{۱۵} (بهار، ۵۳).

معتمدالدوله که از فرصت‌سوزی و بدعهدی شیخ چعب، ثامر خان، خشمش هر لحظه شعله‌ورتر می‌شد، دستور داد «فدعم» و «مرید» را که برای ضمانت ارسال مالیات و تحویل متمرّدان گرو بودند، در چهارسوق شوشتر، در ملأعام گردن بزنند. ظاهراً شیخ ثامر، زودتر از این حکم «پیام داده بود که زنان این دو شیخ، پوشیده، در مراسم عزا و فاتحه» شوهرانشان شرکت کنند! و آنان نیز اجرا کردند. با این مراسم، عواطف شوشتریان تحریک شد و عالم بزرگ شهر، آقا سید حسین شوشتری، قرآن به دست، به نزد معتمدالدوله آمد و شفیع شد.

او نیز آخرالامر دستور داد از اعدامشان صرف نظر کنند و آنها را در منزل آقا محمدزمان شوشتری، تحت‌الحفظ محبوس کنند. سپس سپاه مفصلی آراست و به فلاحیه و مضافات آنجا یورش برد. او پیش از این چنان به ترتیب مقدمات زیرکانه پرداخته بود که از دربار تهران فرمان رسیده بود که فلاحیه و اطراف از حوزه فرمانروایی فارس، خارج و به حوزه اختیارات معتمدالدوله افزوده شده و با این حساب، صفحات عربستان، با اصفهان و لرستان و شوشتر و حویزه یکی شد و یکی از بزرگ‌ترین ولایت‌ها را برای تسلط منوچهرخان پدید آورد (بهار، ۵۳). قبل از حرکت، معتمدالدوله میرزا محسن‌خان شوشتری را به نیابت خود در شوشتر برگزید و اسرا و گروه‌های

۱۵. البته منظور از بقیه، علی‌نقی‌خان نیست. تذکره بهار، دیگر پس از این نشانی از او ندارد. اما هدایت می‌نویسد که علی‌نقی‌خان و شفیع‌خان به نزد شیخ ثامر خان گریختند. ثامر خان هم به معتمدالدوله قول داد آنها را در رامهرمز تحویل دهد، اما - همچون معتمدالدوله - تزویر کرد و «آخرالامر، علی‌نقی‌خان خود را به فارس رسانیده، به نواب مستطاب، امیرزاده فرهاد میرزا، ملتجی گردید و شفیع و دیگران را بکشند» (هدایت، ۱۳۳۹: ۳۱۵/۱۰).

بصره و علی‌پاشا، حاکم بغداد، با نامه و سفارش و پیغام‌های مکرر^{۱۸} در همین مدت، مبنی بر جدا کردن این دو ولایت از زیر سیطره حکومت عثمانی؛^{۱۸} اختلافات شهرهای مرزی ایران و «متصرفات روم». مثلاً محمّره (خرمشهر امروز) که از اقطاع عربستان بود، دو سال قبل از این مقطع «دچار یورش و فتنه بصریان قرار گرفته بود و تبدیل به بیغوله‌ای شده بود» (بهار، ۵۵)؛

قطعاً به دو دلیل آخر، تحریکات و القائات خارجی محتمل بوده‌است؛

تصور پاک کردن قطعی و یک‌باره صفحات عربستان از عوامل شیخ ثامر و محمدتقی خان کنورسی؛ رفت‌وآمد مکرر لشکریان معتمد در این مدت به بصره و تحریک آنها؛

قول صریح برخی از تحلیلگران خارجی که اساساً غایت چنین قشون‌کشی بزرگی را برای سرکوبی

۱۶. لایارد (۱۳۶۷: ۲۱۱) درجه حرارت آن روزها را در آن ناحیه، یکصد و بیست درجه فارینهایت گفته است که حدود پنجاه درجه بالای صفر است. (۴۸/۸۹ Celsius)

۱۷. البته طبیعتاً گزارش‌های بهار در شوشتر و خوزستان، همه یک‌سویه است و محققان را برای یافتن دلیل این ترمدها و طغیان‌ها و فرارهای نابیوسان، بسنده نیست. اما در سفرنامه لایارد بخشی از این دلایل و تصویرهای محذوف یافت می‌شود. غیر از تمثیت امور و تنبیه مقصران و مجرمان، لایارد می‌گوید: «معتمد به خاطر اخاذی و دریافت پول، اهالی شوشتر و دزفول و طوایف عرب خوزستان را تحت فشار قرار داده بود و عده‌ای از شیوخ و منتقدین عرب را در قلعه زندانی نموده و مرتب آنها را شکنجه و آزار می‌داد» (لایارد، ۱۳۶۷: ۲۲۹ - ۲۸۴) و «افسران و مأمورینش به دهات فرستاده می‌شدند و به نام وصول مالیات، اموال و دارایی مردم را به زور تصاحب می‌نمودند و در اثر این تعدیات، بیشتر سکنه محل، متواری و به قلمرو اعراب هم‌جوار، یا به کوهستان‌ها گریزان شدند و خلاصه کلام می‌توان گفت سرزمین معمور و آباد، در مدت کمی به ویرانه‌ای مبدل شد» (همان: ۲۸۴ و ۲۸۵).

۱۸. بهار: ۵۶. به روایت بهار، متسلم در پیغام‌ها از معتمدالدوله تصرف تمام عراق عرب را حتی تا شام و حلب درخواست داشت تا ضمیمه خاک ایران کند.

به فلاحیه رفت و شیخ عبدالرضا را به حکومت آنجا منصوب کرد. همان‌جا، محب‌علی‌خان شجاع‌السلطنه را نیز به حکومت بختیاری مأمور داشت و جهت تهیه اسباب و لوازم لشکر از فلاحیه به شوشتر گسیل کرد (بهار، ۵۴).

شیخ ثامر خان هم همچنان در قلعه به این امید نشسته بود که از شدت حرارت هوا و آلودگی‌های منطقه، منوچهرخان به‌زودی خسته و منصرف شود و برگردد،^{۱۶} اما او نه تنها برنگشت، که به روایت بهار صبح‌ها از زیر سقف چادر فرماندهی بیرون می‌آمد و به میان اردو می‌رفت و تا عصر مانند سربازان می‌گشت تا اندکی از التهاب جسمی و روحی آنان بکاهد و به این وسیله روحیه شیخ ثامر خان را متزلزل کرد. شیخ نیز ناچار به کویت فرار کرد که در آن روز از مضافات حجاز بود (سپهر، ۱۳۵۳: ۳۷۸).

در این حال که به نظر می‌رسید همه چیز بر وفق مراد منوچهر باشد، مشکلات جدیدی بروز کرد، از جمله اینکه شیخ عبدالرضا ناگهانی به دولت عثمانی پناهنده شد و «از تشیع گذشت». برادرش - شیخ مسلم - نیز پیمان شکست و از اردو فرار کرد. بلافاصله از شوشتر نیز خبر رسید که فدعم و مرید هم گریخته‌اند.^{۱۷}

معتمدالدوله هم سراسیمه مولا فرج‌الله را احضار و به حکومت فلاحیه به‌جای شیخ عبدالرضا منصوب کرد و اختیار تام عربستان را نیز به او سپرد.

از شواهد آشکار است که در این زمان معتمدالدوله سودای حمله‌ای سراسری و یک‌پارچه را تا عمق بغداد در سر می‌پرورانده است.

برخی از این شواهد عبارت‌انداز: فرسایشی شدن نبردهای مقطعی و به درازا کشیدن سفر او و سربازان و یارانش به حدود دو سال؛

تحریک برخی از حکام عرب مانند «متسلم در

معمدالدوله نیز محمدحسین خان قراگوزلو را با عده‌ای از ملازمان و سپاهیان، روانه لرستان کرد و خود در فلاحیه ماند. عبدالعلی خان و احمدخان و جمعی دیگر از خوانین الوار محلی هم به او اظهار ارادت کردند.

۱۹. ر.ک: فلانند: ۴۰۲. « دولت عثمانی هم با استشمام این امر در سلیمانیه نیرو پیاده کرده بود» همان: ۴۴۸) و نیز برای تصریح می‌تفورد، ر.ک: محمود، ۱۳۶۷: ۴۷۴-۴۷۵.

۲۰. روایت لایارد در سفرنامه‌اش از توصیف شخصیت محمدتقی خان قدری متفاوت است و حتی بقیه ماجرای او را پس از مغلول شدن و گسیل به تهران دنبال می‌کند. این بخش را نه در تذکره می‌بینیم نه در *ناسخ التواریخ* و نه در منابع دیگر. آنچه این سفرنامه جذاب از شخصیت محمدتقی خان کنورسی به دست می‌دهد این است که او شخصیتی معتقد و پایبند به شریعت داشته و به دلیل حزم زیاد از حد و چه‌کنم چه‌کنم بود که گرفتار معمداالدوله شد نه ضعف بنیه و نیرو. او با هزاران نفر نیروی عرب و بختیاری می‌توانست لشکر معمداالدوله را در همان بدو امر، در گردنه‌های صعب‌العبور تارومار کند، اما از یک سو برادرش، علی‌تقی خان، در دست معتمد اسیر بود و از سوی دیگر، فکر گریز از جنگ و نابودی کشتزارهای بختیاری و نیز قسم‌های غلیظ معمداالدوله و ارسال مجتهد، مانع او از جنگ شد و او را فریفت و با معتمد از در مصالحه درآمد. سرانجام هم اخته [به قول لایارد]، به قولش وفا نکرد. او سپس به تعقیب محمدتقی خان در خوزستان، ماه‌ها آنجا را به ویرانی و تاراج کشید و بالاخره او را به چنگ آورد و ماه‌ها در غل و زنجیر نگه داشت و زن‌ها و بچه‌هایش را در فلاکت و دربه‌دوری، آواره کرد. ظاهراً در سال ۱۸۴۲م (مطابق با ۱۲۸۵ق) خان را به تهران فرستاد. در تهران ابتدا او را تحت نظر حاج علی‌خان حاجب الدوله [قاتل امیرکبیر] زندانی کردند و در زندان با وساطت میرزا حبیب‌الله شاهسون، امیر توپخانه، بود که از اعدام حتمی نجات یافت (ص ۳۲۴). مسئله محمدتقی خان در این جا تمام می‌شود و او پس از چند سال در تبعید می‌میرد. اما معلوم نیست چرا سال‌ها بعد، از زبان امیرکبیر، او را از مشکلات تازه زمان ناصرالدین شاه خوانده‌اند؟! (ساسانی، ۱۳۵۴: ۲۶ و نیز: گرمودی، ۱۳۴۷: ۹۲۰). «ظاهراً لایارد، در ایران دو مأموریت سیاسی عمده داشته؛ اول آنکه خود را از راه لرستان به دشت خوزستان رسانیده و وسایل طغیان و شورش محمدتقی را بر علیه حکومت مرکزی فراهم نموده و ارتباطی بین شاهزادگان فراری در بغداد و کلنل هنل، فرمانده ناوگان انگلیس در خارک، فراهم نموده دوم آنکه... از طریق یزد و کرمان و سیستان، خود را به قندهار رسانیده و به اتفاق ماژور راولینسون که این هنگام در قندهار اقامت داشته، قیام آقاخان محلاتی را علیه ایرانی رهبری نماید. ولی میرزا آقاسی، به‌طور کلی با مسافرت لایارد و میتفورد، از طریق کرمان و سیستان، به خاطر قیام آقاخان جلوگیری کرد... در اصفهان نیز معمداالدوله از نیت باطنی او آگاه بود و اجازه مسافرت به کرمان و سیستان را به او نداد، لامحاله از اصفهان روانه بختیاری شد. (واتر فیلد، گردون: لایارد نینوا: ۵۸، به نقل از لایارد، ۱۳۶۷: ۴۳-۴۴، پاورقی: محمود، ۱۳۶۷: ۴۸۵ به بعد).

اغتشاشات بختیاری و خوزستان نمی‌دانند و معتقدند که به دلیل پناه گرفتن داعیان و توطئه‌گرانی مانند عموی محمدشاه، ظل‌السلطان، در بغداد و گرفتن خواب راحت از شاه، مقصود اصلی او از این حمله گسترده، تسخیر بغداد بود.^{۱۹}

به این دلایل و سوسه‌برانگیز، منوچهرخان - به روایت بهار - ابتدا حاج محمدعلی حمصی را به بصره فرستاد «تا از غایت خواسته بصریان خبر بیاورد». متسلم، حاکم بصره، همچنان دعوت و سفارش به حمله می‌کرد و قول همکاری می‌داد.

به این ترتیب، تنها مشکلی که مانع بود دربار بود که معمداالدوله به وسیله پیکری در این باب استعلام کرد. اما پادشاه نه تنها اذنی برای حمله به عراق نداد، بلکه تأکید کرد که احدی حق تعرض به خاک روم را ندارد.

عبارت مرحوم سپهر در این باب بسیار گویاست: «امنای دولت ایران چون به توسط وزرای خارجه انگلیس و روس، ساز مصالحت و مسالمت با روم داشتند، اجازت نکردند» (سپهر، ۱۳۵۳، ۳۷۸/۲).

این پاسخ آن‌چنان محکم بود که معمداالدوله به یک‌باره اردو را برداشته، به طرف دزفول و لرستان کوچانید و محمدتقی خان را در غل و زنجیر، با اشراف میرزا محمدخان کلبادی همراه با پنجاه‌ونه عراده توپ، دو خمپاره، یک قنفذ، تعداد زیادی اسب عربی و غنایم جنگی دیگر که از غارت فلاحیه و محمره به دست آمده بود، به تهران فرستاد^{۲۰} (بهار، ۵۷). و خود در دزفول و لرستان فیلی اردو زد (سپهر، ۱۳۵۳: ۳۷۸).

در آنجا نیز حاج ملااحمد را به حکمرانی دزفول و حویزه منصوب کرد و دوباره خود به فلاحیه برگشت. چیزی نگذشت که شرارت‌های الوار و اشرار، طاقت حاج‌ملااحمد را طاق کرد و استعفا کرد.

نیل و کارگاه‌های تهیه رنگ در دزفول به دستور معتمد یاد می‌کند که در منابع دیگر ذکری از آن نیست (دوبد، ۱۳۷۱: ۳۶۷). در موزه ویکتوریا و آلبرت لندن قلمدان‌هایی با رنگ روغن از تصاویر منوچهرخان و نبردهای او با شیخ ثامر چعبی (کعبی) در کرانه رودخانه شوشتر و رقم ۱۲۵۷ ق وجود دارد (www.cgie.org.ir). سپهر اشاره دیگری را نیز طرح می‌کند که معلوم نیست چرا در روایت بهار نیامده است و آن اینکه «محبعلی خان از امور بختیاری نزدیک معتمدالدوله آمد و حساب خراج بختیاری را با او باز نمود و از وی سجلی برای سند خویش گرفته، روانه دارالخلافه داشت و هم لشکری که از قبایل بختیاری ساز کرده بود به عرض رسانید.»

منوچهرخان نیز احمدخان را از فلاحیه مرخص و عبدالعلی خان و جمعی دیگر از همراهان را از فلاحیه به دزفول برد و سه خلعت به محمدحسین خان قراگوزلو انعام کرد و حکومت ایلات و احشامات فیلی را هم به او بخشید. در آن ایام شایع شده بود که شیخ چعب در کوت شیخ و فلاحیه، مخفیانه رفت و آمد دارد؛ از این رو، ملا فرج الله (برای شناخت او، ر.ک: لایارد، ۱۳۶۷: ۲۳۰، پاورقی؛ بامداد، ۱۳۵۷: ۷۸/۳-۷۹) را به شیخیت چعب و صفحات مربوط تعیین کرد تا آنجا را کنترل کند. در تذکره بهار، در این مقطع، مأموریت منوچهرخان را در صفحات عربستان و بختیاری تمام شده می‌بینیم (کسروی، ۲۵۳۶: ۱۶۰-۱۷۲) و بقیه ماجرا، قصه برگشت او به اصفهان است اما دوبد از تأسیس مزارع وسیع

منابع

- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۱۳۶۳)، *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران؛
- بامداد، مهدی (۱۳۵۷)، *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴*، زوار، تهران؛
- بهار، میرزا محمدعلی مذهب (بی تا)، *تذکره مدایح المعتمدیه*، نسخه خطی کتابخانه ملک تهران، شماره نسخه: ۴۳۱۵، ص ۹۷۶؛
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، ج ۲، خوارزمی، تهران؛
- جناب، میرسیدعلی (۱۳۸۵)، *رجال و مشاهیر اصفهان*، به کوشش رضوان پورعصار، تصفهان‌شناسی و خانه ملل، اصفهان؛
- دوبد، بارون (۱۳۷۱)، *سفرنامه لرستان و خوزستان*، ترجمه محمدحسین آریا، علمی و فرهنگی، تهران؛
- دیوان بیگی شیرازی، سیداحمد (۱۳۶۴)، *حدیقه الشعرا*، تصحیح عبدالحسین نوایی، زرین، تهران؛
- ساسانی، خان ملک (۱۳۵۴)، *دست پنهان سیاست انگلیس در ایران*، ج ۲، بابک، تهران؛
- سپهر، میرمحمدتقی خان (لسان الملک) (۱۳۵۳)، *ناسخ التواریخ (سلطین قاجاریه)*، به تصحیح میرمحمدباقر بهبودی، کتاب فروشی اسلامیة، تهران؛
- سردار اسعد، علی قلی خان (۱۳۶۳)، *تاریخ بختیاری*، ج ۲، یساوولی، تهران؛
- کسروی، احمد (۲۵۳۶)، *تاریخ پانصدساله خوزستان*، ج ۴، گام، تهران؛
- گارثویت، جن. راف. (۱۳۷۳)، *تاریخ سیاسی-اجتماعی بختیاری*، ترجمه مهرباب امیری، سهند، تهران؛
- گرمودی، میرزا فتح خان (۱۳۴۷)، *سفرنامه میرزا فتح خان گرمودی به اروپا (چهارفصل)*، به کوشش فتح‌الدین فتاحی، [بی نا]، تهران؛
- لایارد، سراوستن هنری (۱۳۶۷)، *سفرنامه لایارد*، ترجمه مهرباب امیری، وحید، تهران؛
- لرد کرزن (۱۳۶۲)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غ. وحید مازندرانی، ج ۲، علمی و فرهنگی، تهران؛
- محمود، محمد (۱۳۶۷)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹*، اقبال، تهران؛
- میرزایی دره‌شوری، غلام (۱۳۷۳)، *بختیاری‌ها و قاجاریه*، ایل، اصفهان؛
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۹)، *روضه‌الصفاء*، ج ۱۰، کتاب‌فروشی خیام، تهران؛

Garthlvaic, R. Gene (1977), *The Badhtiari ILkhani*; AN

ALLusion of Unity, Vol. 8, Middle East Stude. ■

SID



سرویس های
ویژه



سرویس ترجمه
تخصصی



کارگاه های
آموزشی



بلاگ
مرکز اطلاعات علمی



عضویت در
خبرنامه



فیلم های
آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



مباحث پیشرفته یادگیری عمیق؛
شبکه های توجه گرافی
(Graph Attention Networks)



کارگاه آنلاین آموزش استفاده از
وب آوساینس



کارگاه آنلاین مقاله روزمره انگلیسی